

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۸۹ - شنبه ۱/۳/۹۵

## نقد و بررسی فرمایش محقق عراقی رحمته الله

اولین ملاحظه‌ای که بر کلمات ایشان وجود دارد آن است که چرا فرمودند اتحاد و بقاء را یا از ارجاع شک به یقین می‌فهمیم یا از اطلاق نقض؟! چه مانعی دارد که از هر دو بفهمیم؟ چه اشکالی دارد هر دو این معنا را افاده کند؟! حال یا به اندازه‌ی هم یا اینکه یکی اتحاد بیشتر را اقتضا کند. هر چند هر دو مثبتین هستند، اما از آنجا که اینجا حکم واحد است، لامحاله آنچه که افاده‌ی تزییق بیشتر می‌کند و تسامح کمتری دارد، ملاک است.

**دوم:** بنابر اینکه لزوم اتحاد را از ارجاع شک به یقین بفهمیم، فرمودند دو مسلک وجود دارد: یک مسلک آن است که باید مسامحه حداقلی و اتحاد حداکثری باشد و مسلک دیگر این است که مسامحه‌ی مزبوره حداکثری و اتحاد حداقلی باشد.

به چه دلیل از اول بنابر اینکه اتحاد را از ارجاع شک به یقین بفهمیم فرض کردند دو مسلک موجود است؟! صحیح آن بود که بفرمایند در استصحاب اتحاد مایی قطعاً لازم است، و اختلاف مایی نیز لازم است. نتیجه‌اش این است که تسامحی فی‌الجمله باید صورت گیرد اما حدود و ثغورش را از اول نباید فرض کرد. ایشان دو مطلب را از ابتدا ذکر کردند: یکی این بود که باید مسامحه‌ای صورت گیرد، و دیگر اینکه از اول دو مبنا اتخاذ کردند؛ یک مبنا اینکه مسامحه حداکثری باشد و یک مبنا اینکه مسامحه حداقلی باشد، در حالی که چنین چیزی بحث را از روش منطقی خارج می‌کند.

**سوم:** بنابر مسلک اول، که مسامحه حداقلی و اتحاد حداکثری باشد، چرا ابتدا مرکز بحث را بر روی کبریات مستصحبه قرار دادند و سپس آن را به این برگرداندند که توجیه تعبد به بقاء نسبت به کبریات به

چه لحاظی است. یعنی در حقیقت انظار ثلاثه را از حیث توجیه تعبد به بقاء نسبت به کبریات، آنجا پیاده کردند، در حالی که توجیه تعبد به بقاء نسبت به کبریات، معنای دیگری جز مفاد «لا تنقض الیقین ابداً بالشک» ندارد؛ یعنی باید ما در این مرحله هم ماده‌ی نقض را در نظر بگیریم و هم نهی‌ای که بر آن وارد شده است و فرض این است که ایشان در این مرحله ماده‌ی نقض را کنار گذاشتند و خواستند از حیث ارجاع شک به یقین بحث کنند، در حالی که خود در نهایت گفتند بحث برمی‌گردد به اینکه توجیه تعبد به بقاء نسبت به کبریات مستصحبه چگونه است، و اینکه سوق کلام از حیث «لا تنقض» به چه لحاظ است، و می‌دانیم که سوق کلام یعنی مجموع این عبارت: «لا تنقض الیقین ابداً بالشک» یعنی باید نقض را وارد گردونه‌ی بحث می‌کردند، در حالی که ایشان آن را کنار گذاشتند.

**چهارم:** بنابر مسلک دوم و اینکه تسامح حداکثری و اتحاد حداقلی باشد، فرمودند فقط اختلاف انظار ثلاثه در ارجاع شک به یقین متمرکز می‌شود، به خلاف صورت قبلی که اختلاف انظار نسبت به کبریات مستصحبه را به نوعی دخالت دادند. ولکن در صورتی که تسامح هم حداکثری باشد، چرا اختلاف انظار نسبت به کبریات مستصحبه کلاً کنار گذاشته شود؟! همان‌طور که در صورت قبل با حفظ عدم ابتلا به وارد کردن تسامحات عرفیه در تطبیقات، انظار ثلاثه را دخیل دانستند (از حیث موضوعات احکام و کبریات مستصحبه) در ما نحن فیه هم با حفظ همان معیارها و عدم ابتلای به تسامح در تطبیقات، انظار ثلاثه باید تأثیر داده شود و فرایندش ملاک موضوع در استصحاب قرار گیرد که چه‌بسا تسامح بیشتری استنباط شود.

**پنجم:** ایشان فرمودند بنابر مسلک دوم و این شق که مسامحه حداکثری باشد و اتحاد‌مایی در بقای موضوع باقی باشد، تصریح کردند که «لا فرق فی جریان الاستصحاب بین انحاء السنة الدلیل» در نتیجه هر نوع وحدتی را شامل می‌شود. ولکن در اینجا هم، از آنجا که مسامحه‌ی حداکثری علی‌الفرض، از ارجاع شک به یقین استفاده می‌شود و وحدت مستنبطه هم از ارجاع شک به یقین استفاده می‌شود، اگر بخواهیم استصحاب را هم به ملاک اتحاد عقلی و هم به ملاک اتحاد دلیلی و هم به ملاک اتحاد عرفی جاری کنیم، باید بتوانیم ارجاع شک به یقین را نسبت به هر سه پوشش دهیم؛ یعنی با یک لحاظ، هر سه ملاک را داشته باشیم، در حالی که اگر ثبوتاً هم جمع بین این سه لحاظ و ملاک با یک جامع ممکن باشد، اثباتاً نمی‌توانیم تسلیم چنین لحاظ جامعی شویم و عرف در مثل این عبارات، یکی از سه لحاظ را می‌پذیرد؛ یا لحاظ عقلی یا دلیلی یا عرفی.

**ششم:** ایشان در تقسیمی فرمودند اگر اتحاد را از اطلاق نقض بفهمیم و نقض حقیقت باشد در صورتی

که مسامحه حداقلی باشد، کذا نتیجه می‌دهد و اگر نقض حقیقت باشد در صورتی که اتحاد حداقلی باشد و مسامحه حداکثری باشد کذا نتیجه می‌دهد، در حالی که به نظر این تقسیم از بنیان غلط است؛

زیرا نقض علی وجه الحقیقة فقط و فقط در جایی صادق است که اتحاد صد درصد باشد. اگر اتحاد صد درصد نباشد دیگر نقض صادق نیست؛ چه اتحاد هشتاد درصد باشد و مسامحه بیست درصد یا برعکس، مسامحه هشتاد درصد و اتحاد بیست درصد. در همه‌ی این صور، نقض مجاز خواهد بود. این احتمال که ولو با مسامحه‌ی حداقلی نقض علی وجه الحقیقة صادق باشد سخن غلطی است، فضلاً از آن صورتی که مسامحه حداکثری باشد و اتحاد حداقلی باشد. بنابراین مرحوم عراقی باید از اول بر این قضیه که نقض علی وجه الحقیقة محقق نمی‌شود بحث کنند و بگویند حال که علی وجه المجاز است آیا مثلاً اقرب المجازات را باید اخذ کنیم یا اینکه اقرب المجازات لازم نیست.

آنچه که در این شش بند به عنوان ملاحظه بر کلمات این بزرگوار ذکر کردیم بر سبیل حصر نبود و اشکالات دیگری نیز بر ایشان وارد است. در هر حال کلمات ایشان علی‌رغم اینکه برای آمادگی ذهن و روشن شدن موضوع قضیه مفید بود ولی به نحوی که بیان کردند، دردی را دوا نمی‌کند.

### سخنان شهید صدر علیه السلام برای تخلص از مشکل عدم بقاء موضوع در استصحاب احکام

شهید صدر علیه السلام برای تخلص از مشکل عدم بقاء موضوع در استصحاب احکام با وجود تغییر فی الجمله، دو راه را مشی کرده‌اند:

---

۱. بحوث فی علم الأصول (تقریرات شاهرودی)، ج ۶، ص ۱۱۵:

و عند تطبیق هذا الركن على الاستصحاب في الشبهات الحكمية نشأت بعض المشاكل أيضا إذ لوحظ انا حين نأخذ بالصياغة الثانية له التي اختارها صاحب الكفاية (قده) نجد ان وحدة القضية المتيقنة و المشكوكة لا يمكن افتراضها في الشبهة الحكمية الا في حالات الشك في النسخ بمعنى إلغاء الجعل - أي النسخ بمعناه الحقيقي - و اما حيث لا يحتمل النسخ فلا يمكن ان ينشأ شك في نفس القضية المتيقنة و انما يشك في بقاء حكمها حينئذ إذا تغيرت بعض القيود و الخصوصيات المأخوذة فيها و ذلك بأحد وجهين: اما بان تكون خصوصية ما دخيلة يقينا في حدوث الحكم و يشك في إناطة بقاءه ببقائها فترتفع الخصوصية و يشك حينئذ في بقاء الحكم كالشك في نجاسة الماء بعد زوال تغيره، و اما بان تكون خصوصية ما مشكوكة الدخل من أول الأمر في ثبوت الحكم فيفرض وجودها في القضية المتيقنة إذ لا يقين بالحكم بدونها ثم ترتفع فيحصل الشك في بقاء الحكم، و في كل من هذين الوجهين لا وحدة بين القضية المشكوكة و المتيقنة.

كما أنا حين نأخذ بالصياغة الأولى لهذا الركن نلاحظ ان موضوع الحكم عبارة عن مجموع ما أخذ مفروض الوجود في مقام جعله و الموضوع بهذا المعنى غير محرز البقاء في الشبهات الحكمية لأن الشك في بقاء الحكم ينشأ من الشك في انحفاظ تمام الخصوصيات المفروضة الوجود في مقام جعله و إلا لم يقع شك في الحكم.

و للإجابة عن هذه الشبهة طريقتان: ...

ایشان در طریق اول<sup>۱</sup> می‌گوید: کأنّ آقایان در مسأله‌ی اشتراط بقاء موضوع یا همان وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه یک اشتباه مرتکب شده‌اند؛ یعنی فکر کرده‌اند بقاء موضوع به این معناست که باید احراز شود مشکوک یعنی نجاست علی تقدیر وجوده بعد الاستصحاب، عین متیقن سابق است علی کلّ حال. یعنی آنها فکر کرده‌اند در صورتی که موضوع، الماء المتغیر باشد و احتمال دهیم تغییر در بقاء نجاست دخیل است و در صورت زوال، دیگر بقاء نجاست معنا ندارد یا احتمال دهیم تغییر در بقاء نجاست در بین نباشد، بلکه دخالتش آنما است، در هر حال اگر می‌خواهیم استصحاب جاری کنیم باید احراز کنیم که این نجاستی که باقی مانده است، محمولاً و موضوعاً واحد است. در نتیجه اگر احتمالاً در متن واقع «تغیر» قید موضوع باشد نمی‌شود استصحاب جاری کرد؛ زیرا احراز نمی‌شود موضوع باقی باشد و لامحاله تمسک به «لا تنقض» تمسک به مطلق یا عام در شبهه‌ی مصداقیه است.

شهید صدر رحمته‌الله می‌گوید این فکر اشتباه است، بلکه آنچه لازم است آنکه ما فقط احتمال بقاء موضوع بدهیم. احراز بقاء موضوع لازم نیست و مادامی که احتمال بقاء موضوع می‌دهیم «لا تنقض الیقین ابدأ بالشک» صادق است و استصحاب جاری است. ایشان می‌فرماید در شبهات حکمی‌ای که شک در بقاء حکم می‌کنیم، مانند شک در بقاء نجاست در مثال مذکور، این احتمال را می‌دهیم که حتی اگر موضوع به نحو

۱. همان، ص ۱۱۶:

الطریق الأول- ان یقال بان اشتراط بقاء الموضوع أو وحدة القضية المتیقنة و المشکوكة لیس معناه إحراز ان المشکوک علی تقدیر وجوده فی الواقع عین المتیقن علی کل حال لیقال بان النجاسة لو كان موضوعها الماء المتغیر فثبوتها بعد زوال التغير لا یكون بقاء لتلك النجاسة و انما تكون بقاء لو كان موضوعها الماء الذي حدث فيه التغير و لو أنما ما، اذن فلا یكون المستصحب بقاء للمتیقن علی کل حال، و انما معناه شرطية احتمال بقاء المتیقن فکلما احتمالنا بقاء نفس المتیقن صدق حرمة نقض الیقین بالشک، و من الواضح اننا فی الشبهات الحکمیة نحتمل بقاء المتیقن لاحتمال کون الخصوصیة بحدوثها دخيلة لا ببقائها فیکون الحکم بشخصه باقیا.

بل لو اشتراط إحراز کون المشکوک بقاء للمتیقن علی کل تقدیر- أی المعنی الأول للبقاء- لزم عدم جریان الاستصحاب حتی فیما یسمیه الأصحاب بتبدل الحیثیات التعلیلیة- علی ما سوف یأتی شرحها- لأن هذه الحیثیة التعلیلیة علی تقدیر دخلها حتی بقاء فی الحکم یكون جعل النجاسة بعد زوال التغير لا محالة جعلاً آخر غیر جعلها للمتغیر فیتعدد الحکم و مع تعدده لا یمكن فرض وحدة القضیتین المتیقنة و المشکوكة حتی بالمسامحة العرفیة.

فالحاصل: الصحیح کفاية احتمال بقاء المتیقن فی صدق حرمة نقض الیقین بالشک و هذا حاصل فی المقام بل علی هذا الوضوء یعرف ان مقتضى القاعدة جریان الاستصحاب فی الشبهة الحکمیة حتی إذا كانت الحیثیة تقييدية بحسب المصطلح الذي سوف یأتی شرحه لأن تلك الحیثیة التقييدية انما یحتمل دخلتها فی الحکم و لا یقطع بذلك و هو یساقو دائماً مع احتمال عدم دخلتها و بقاء شخص الحکم حقیقة و دقة فلا بد و ان یجرى الاستصحاب، و هذا یعنی اننا لا بد ان نسیر علی عکس ما صنعه الأصحاب فنفتش عن وجه للمنع عن جریان الاستصحاب فی موارد الحیثیات التقييدية المحتمل دخلتها فی الحکم.

الماء المتغير باشد، دخالت متغیر در نجاست به این نحو باشد که تغیراً در عروض نجاست علی نحو الاستمرار کافی است؛ یعنی همین که آب یک لحظه تغیر پیدا کرد نجاست آن برای همیشه باقی است ولو اینکه آن تغیر برود. و نیز احتمال می‌دهیم که تغیر در حدوث و بقاء نجاست هر دو دخیل باشد. اگر هر دو احتمال را ندهیم دیگر شک نخواهیم کرد.

اگر یقین کنیم به نحو اول است، یعنی تغیر استمراراً نیز دخیل در نجاست است، با زوالش نجاست نیز می‌رود و اگر یقین داشته باشیم حدوث تغیر دخیل است، یقین داریم نجس باقی است. در واقع علت تردید در بقاء نجاست، تردید در موضوع آن است. بنابراین همین اندازه که احتمال می‌دهیم موضوع، همان تغیر آنی باشد، یعنی احتمال بقاء موضوع می‌دهیم و این مقدار کافی است در اینکه «لا تنقض یقین ابداً بالشک» شاملش گردد. جوهری فرمایش ایشان همین مطلب بود که بیان شد.

در ادامه سید صدر رحمته الله اشکال و پاسخی ذکر می‌کند<sup>۱</sup>.

**ان قلت:** تا بقاء صادق نباشد نمی‌توانیم استصحاب جاری کنیم؛ زیرا به تعبیر شیخ رحمته الله استصحاب یعنی ابقاء ما کان، پس مستصحاب باید بقاء متیقن باشد و آن را باید احراز کرد؛ یعنی باید احراز کرد اگر فی الواقع الآن حکمی باشد بقاء متیقن است و اگر احراز نکنیم، شبهه‌ی مصداقیه خواهد بود. بنابراین همین که قبول دارید بقاء در استصحاب شرط است یعنی این مستصحاب علی فرض اینکه فی الواقع باشد باید بقاء آن متیقن باشد و باید این شرط را احراز کنیم تا بتوانیم به «لا تنقض» تمسک کنیم و إلا شبهه‌ی مصداقیه‌ی «لا تنقض» است.

**قلت:** شهید صدر رحمته الله در پاسخ می‌فرماید در تعبد به بقاء متیقن که مفاد استصحاب است بیش از این احتیاج نداریم که «لو کان المتیقن (نجاست) موجوداً لکان بقاء» بیش از این قضیه‌ی شرطیه نمی‌خواهیم. یعنی

---

۱. همان، ص ۱۱۷:

لا يقال - ان الاستصحاب موضوعه الشک فی البقاء و محموله التعبد بالبقاء بنحو مفاد کان التامة بعد الفراغ عن كونه بقاء بنحو مفاد کان الناقصة فما يكون بقاء يعبدنا دليل الاستصحاب بثبوت فلا بد و ان يحرز ان المتعبد به علی تقدير ثبوت بقاء للمتیقن علی كل تقدير لكي يشمل دليل الاستصحاب و مع الشک فيه تكون الشبهة مصداقية له فلا يمكن التمسك به.

فانه يقال: التعبد ببقاء المتیقن بنحو مفاد کان التامة يتوقف علی صدق القضية الشرطية فی مفاد کان الناقصة أي لو کان المتیقن موجوداً کان بقاء لا القضية الفعلية و هذه القضية الشرطية لمفاد کان الناقصة صادقة فی المقام أيضا فان شخص الحكم المتیقن لو کان موجوداً فی الآن الثاني کان بقاء لا محالة و انما الشک فی معقولية بقاءه أي إمكان بقاءه و استحالة فانه إذا کان ثابتاً للمتصف بتلك الخصوصية حدوثاً و بقاء استحالة بقاء شخصه و من الواضح ان احتمال استحالة البقاء لا ينافي التعبد به.

قضیه‌ی فعلیه نمی‌خواهیم که بگوییم «هذا المستصحب الذی حکمنا ببقائه هو بقاء المتیقن السابق»، این را نمی‌خواهیم.

وقتی چنین است می‌توان گفت قضیه‌ی شرطیه قطعاً وجود دارد؛ زیرا اگر شخص آن نجاستی که قبلاً بوده، در آن ثانی هنوز باقی باشد، بقاء صادق است و این قضیه‌ی شرطیه قطعاً صادق است. قضیه‌ی فعلیه هم لازم نداریم. تنها بحث در این است آیا معقول است که آن متیقن، یعنی شخص آن نجاست با تغییر موضوع هنوز باقی باشد یا خیر؛ زیرا علی شق می‌توانست باقی باشد (اگر تغیر آنما دخیل باشد) و علی شق نمی‌توانست باقی باشد و همین که احتمال می‌دهیم تغیر آنما دخیل باشد کافی است تا استصحاب جاری کنیم؛ زیرا استصحاب تعبد است، همین اندازه که یقین به محالیت نداریم کافی است و صدق شرطیه هم احراز می‌شود و تطبیق آن هم به نحو قضیه‌ی فعلیه لازم نیست، پس لامحاله استصحاب جاری است.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی